

دکتر رضا آیرملو  
پروفیسور جامعہ شناسی - سوئڈ

خیزش و فروپاشی تاریخی "اتوپیای انقلاب ۱۳۵۷"  
(و عواقب روانی-اجتماعی آن)

## فصل دوم

### نقش های اجتماعی اتوپیای ایرانی "ظهور و نجات"

می‌دانیم که بخش بزرگی از مردم ایران در طول صدها سال در آرزوی گنگ ظهور ناجی افسانه ای و برقراری جامعه ای عادل و ایده‌آلی آخرالزمان زندگی کرده‌اند.

- کسی می‌آید و به قول شاعر "نان را (به تساوی) قسمت می‌کند".<sup>۹</sup>  
اعتقاد به "ظهور و نجات" که در ماهیت، ناگزیر و جبری است، از سوئی به تکوین و بارآوری ذهنی مردم یاری می‌رساند و به انسان ایرانی این ایده را می‌دهد که:  
- جهان و هر چه که در آن است، در حال تغییر و دگرگونی است.  
و از سوی دیگر مبین این باور است که:

- دنیا در حال گذر است و وضع موجود نیز لاجرم موقتی و ناپایدار است.  
بر اساس این باور فرهنگی-ایمانی، گویا در نقطه پایانی "ظهور این ناجی"، دنیا پر از کامیابی خواهد شد.<sup>۱۰</sup> و "مدینه فاضله آخرالزمان" با تمام کامیابی های اتوپیایی برقرار خواهد شد. این جامعه نهائی، مانند هر شهر خیالی و ایده‌آلی، واجد همه نیکی‌ها و زیبایی‌های مطلق و ذهنی است. جایی است که گویا در آن، همه و همه از دردها و ناکامی‌های فردی و اجتماعی امروزی رها خواهند شد، و هر کس به همه آرزوها و خواسته‌های خود نایل خواهد آمد. اما میدانیم که هیچ تغییر و تحولی

---

۹ فروغ، شعر "کسی که مثل هیچکس نیست".

۱۰ در اینجا بحث بر سر باور ذهنی ساده گرایانه توده مردم از فرهنگ مذهبی-اجتماعی رایج است، وگرنه در روایات مختلف مذهبی این کامیابی با خونریزی، انتقام و کشتار ناهمانند مردم آغاز شده، با تخریب همه دست آوردهای بشر پیش میرود. در پایان نیز کامیابی نه برای مردم و هر مردمی، بلکه فقط برای مقلدان امام و نمایندگانش فراهم می‌آید. یک چیزی همانند آنچه از آغاز در حکومت‌های اسلامی و حالا نیز به شکلی در جمهوری اسلامی اتفاق افتاده است.

نمی‌تواند برای همه، و همهٔ اقشار و طبقات اجتماعی، رهایی‌بخش باشد و آرزوهای "همه" را بر آورد کند. از این نظر نیز **ظهور و نجات** امام زمان اتوپبیائی بیش نیست، و جامعهٔ نهائی پس از ظهورش نیز جامعه‌ای ذهنی و "اتوپبیائی بی" است که نمی‌تواند در زمین واقعیات تحقق یابد و واقعیت عینی پیدا نکند ۱.

با این وجود، باور ذهنی به "ظهور و نجات"، همانند سایر اعتقادات اتوپبیائی، به سبب تداوم و استمرارش در طول تاریخ، به عنصر مهم ذهنی-فرهنگی ایرانی تبدیل شده، و همراه با عناصر فرهنگی جنبی همانند:

۱- "اعتقاد به تغییر و تحول" و همچنین،

۲- "باور به موقت بودن وضع موجود"،

در مناسبات اجتماعی "بازتولید" شده، و از نسلی به نسلی دیگر رسیده است. در نتیجه، "جامعهٔ دورهٔ امام زمانی" به "مدینهٔ فاضله" باورمندانش تبدیل شده و به سبب داشتن ویژگی‌های مطلق ذهنی به بارآوری امید و خوش بینی به فردا

- ولو فردای دور دست و نامعلوم-

منجر می‌گردد. هم از این رو، این باور مذهبی-فرهنگی، در شرایط اضطرار و حرمان اجتماعی،

- که واقعه ای مکرر در تاریخ ایران است-

دری از رهایی از دردها، فشارها و ناکامی‌های روز را به روی انسان تحت فشار و ستم ایرانی باز می‌کند. در این معنا، انسانی که به هر سببی تحت فشار نابرابری سنتی، فرهنگی و دینی قرار دارد، به زندانی می‌ماند که راه فراری یافته، و یقین دارد که روزی خواهد رسید که خود را از زندان و هر چه در آن است، رها خواهد کرد و به آزادی آنسوی دیوارها و برجها و زندانبانها خواهد رسانید.

اکنون بسیاری بر این باورند که باز گذاشتن راهی برای فرار زندانیان، نه فقط انسانی است و با گرایش‌های آزادی‌خواهانهٔ انسان سازگاری دارد، بلکه به بروز و رشد شادی و امید به زندگی در درون زندانها کمک می‌کند. وجود چنین امکانی در ضمن از خودکشی‌ها، اعتیادات و انواع بیماری‌های روانی در درون زندانها می‌کاهد و سطح فشار، انحراف، طغیان و تخریب زندانیان را تقلیل می‌دهد. اعتقاد به ظهور و روز نجات این جهانی و همچنین "باور به ابدی نبودن وضع موجود"، در جامعهٔ ایرانی ما، و برای مردمی که از اشکال مختلف ناکامی‌های اجتماعی رنج می‌برند، نیز همان نقش‌هایی را ایفا کرده و می‌کنند که وجود امکان فرار از زندان

---

۱۱ در خود قصه‌های ظهور هم این تناقضات تکرار می‌شوند: "امام ظهور خواهد کرد و قبل از همه انتقام پدران خود را خواهد گرفت". "امام ظهور میکند و آنقدر میکشد که خون کشتگان تا زین اسبش بالا بیاید". "امام ظهور میکند تا مریدان خود را بر صدر جهان بنشانند" و قصه‌هایی گاهی دلخوش‌کننده برای باورمندانش، ولی البته همیشه نه چندان اخلاقی بی در این ردیف.

برای زندانیان.

از سوی دیگر، باور به یک روز رهایی و نجات، در مقابل نظم درآورد موجود، ذهنیتی جایگزین و آلترناتیوی برای رهایی ایجاد می‌کند. این آلترناتیو ذهنی، - که در عین حال، جبری و فوق اراده و عزم بشر به نظر میرسد- بر مقاومت و شور مبارزه اجتماعی انسان ایرانی می‌افزاید و راه رودروئی با نظم حاکم موجود را هموارتر می‌کند. چنین است که باور به "ظهور" (همراه با باور ذهنی به "دگرگونی و همچنین موقت بودن امور") در طول تاریخ سده های اخیر، بارها و بارها ماهیت اجتماعی و سیاسی به خود گرفته، در رابطه با جایگزینی نسل های جدید، دست به دست گشته، و به عنصر اعتقادی فرهنگ اعتراضی ایران و ایرانی تبدیل شده است.

\*\*\*

در اساس، اتوپیا و آرمانهای اتوپيائی جز در ذهن و باورهای ذهنی لانه ندارد، ولی از هر مدتی این آرزوها و باورهای ذهنی به زمین واقعیت ها نقل مکان می‌کند، و حتی به صورت "پیش شرط" خواسته ها و ایدئولوژی های اجتماعی و سیاسی در حرکات اجتماعی نقش های عمده بازی می کند. به خاطر این ویژگی اجتماعی- سیاسی خاص در مورد "تبدیل ذهنیات ذهنی و آرمانی فردی به عینیت اجتماعی و جمعی" هم هست که هر "جامعه آرمانی امروزی" بخشی از آرزوها، خواستها و طلب های اجتماعی و سیاسی انسان ها و جامعه های فردا را در خود حمل میکند. از این رو:

تاریخ اتوپیا در ایران نیز تاریخ انتظار از خود، جامعه خود و فردای خود است، به بیان دیگر، اتوپیا تاریخ آینده را نیز در خود دارد.

بدین معنی، باورهای اتوپيائی امروزی، نه فقط بیان کننده انتظارات و آرزوهای مردم این دوره و زمانه از خود و زندگی شان است، بلکه در همان حال، آرزوها و ایده آل های نسل های فردا را هم منعکس میکنند. و حتی سو و جهت زندگی آتی مردم را هم رقم می زنند. بر این معیار، اتوپیا:

- مبنای سنجش ذهنیت در جامعه،

- مبنای ارزیابی ارزش های اجتماعی و،

- مبنای معیارهای نیک و بد، و اخلاق جمعی است.

به بیان دیگر، آنچه کار و عملی را نیک یا بد جلوه میدهد، باورهای ذهنی و دور و دراز اتوپيائی اند تا هدفهای کوتاه مدت روزانه. معمولاً هر آنچه با این باورها همسو باشد خوب، نباشد بد ارزیابی میشود.

به طور مثال در دوره پایانی رژیم شاه، این ذهنیت در بین اکثریت مردم برآمده از

طبقه متوسط شهرنشین ایران شکل گرفته بود که گویا هر چه به سود و در جهت رژیم حاکم بود، بد، و هر آنچه علیه آن به کار می رفت، خوب بود. این ارزیابی در خیلی موارد ذهنی و ایده آلی بود، به طوری که حتی کسانی هم که در عمل در کنار رژیم ایستاده و عملاً از وجود و حاکمیت رژیم سود می بردند، در حرف به آسانی قادر به افشای این رابطه دوستانه متقابل نبودند. از این رو، بسیاری سعی میکردند منافع و مناسبات خود با رژیم را بر اساس اتوپیای همگانی ضددیکتاتوری تنظیم کنند.

همین چگونگی در حال حاضر هم تکرار میشود. حالا هم بسیاری از کسانی که از قبل رژیم به نان و نوائی رسیده و صاحب جاه و مالی شده اند، ضمن حمایت عینی و عملی از رژیم، در حرف خود را ضد دیکتاتوری رژیم و حتی ضد رژیم اسلامی قلمداد میکنند. این چگونگی به قدری رایج شده که حتی جنایتکاران سرکوبگر رژیم خود را "اصلاحگر" (اصلاح چی؟) معرفی میکنند.

\*\*\*

باور ایده آلی فرهنگی-مذهبی به "ظهور و نجات" اما چند سویه عمل کرده، همراه با خود این فکر را هم به افکار عمومی ایرانیان القاء میکند که انگار تغییر و تحولات جبری دنیا

- نه حاصل کار و تلاش و زحمت ما مردم ایران،

- بلکه به عهده امام زمان، و سایر امامان و نیروهای مافوق بشری است.

انگار این ما نیستیم که باید برای نجات خود ظهور کنیم و زمان رهائی خود را خود رقم بزنیم، بلکه نیروهای مافوق طبیعی و بشری اند که به وقتش ظهور خواهند کرد. این است که ایده آل رهائی و چشم‌انتظاری "ظهور و نجات" به این باور ذهنی-فرهنگی منجر شده که انگار به وقت موعود

(که پس از قریب ۱۳۰۰ سال انتظار، هنوز تاریخش معلوم نشده)،

همه چیز به طور "خود به خودی و جبری" تغییر کرده، رو به بهبودی خواهد گذاشت.

از اینجا، باور به "نجات دهنده ای" که در خارج از اراده، و فراتر و بالاتر از ماست، به یک عادت فرهنگی ما ایرانیان تبدیل شده است. بدین ترتیب، امید داشتن به اینکه کسی می آید و ما را نجات می دهد، همراه با انتظار و "چشم‌براهی" به تحولی جبری بی که در راه هست، در همه عرصه‌های زندگی اجتماعی ما انعکاس می یابد، و همه عرصه های زندگی ما را با "چشم‌براهی به نجات داده شدن" پیوند می دهد. اینگونه است که:

- روزی امام زمان است که ظهور می کند و حق را به حقدار می دهد،

- زمانی نوبت این یا آن رهبر، شاه و وزیر است که باید حق را به حقدار بدهد،  
- روز دیگر نوبت این یا آن نایب امام، شیخ و ملاست که برای نجات ما کمر همت می بندد،  
- روزی هم وظیفه هستی های ذهنی غیرقابل رویتی به نام توده، طبقه و قشر اجتماعی و،  
- روز دیگری هم هنگامه رسالت آمریکا و انگلیس و ابرقدرت های جهانی است تا "فرمان غیبی" مربوط به رهائی و آزادی ما مردم ایران را صادر کرده، به اجرا درآورند. در نتیجه، بر اساس این عادت فرهنگی نجات دادرشدن، انگار! همه دیگران و "از مابهتران" می توانند ناجی ما باشند و با کار عمل خود به این تغییر جبری لباس عینی بپوشانند، جز خود ما  
- ما مردم و توده های میلیونی و ما فردهای معمولی این جامعه-  
که بر اساس این اعتقاد مذهبی - فرهنگی، انگار "به تماشای جهان آمده ایم". و جز انتظار کشیدن،  
چشم به راه ماندن،  
دعا کردن،  
تسلیم حوادث شدن،  
ساکت ماندن و  
"تقیه کردن"،  
کاری نداریم یا نباید داشته باشیم.

در این معنای فرهنگی است که ما ایرانی ها، کم و بیش و با نسبت های مختلف، آمادگی فرهنگی کافی داریم تا کلید رهائی و آزادی خود را به دستان پر قدرت ناجیان و سرنوشت سازان ابرقدرت بسپاریم. و در پایان هر اتفاق تاریخی، گناه هر اتفاق ناخوش آیند سیاسی را به گردن دیگران  
- دیگران سرنوشت ساز، از خدا و سرنوشت و شیطان تا حکمرانان ریز و درشت، و تا انگلیس و امریکا و غیره -  
می اندازیم، و در مقابل خود را از مسئولیت و نتایج اعمال مان مبرا میدانیم. اینست که عموماً:"

- هم از پذیرفتن مسئولیت اعمال مان ظفره میرویم و،  
- هم از بابت اتفاقاتی که مستقیماً از کار و دخالت و اشتباهات خود ما نشأت میگیرند، بندرت خود را مسئول و بدهکار می بینیم.  
به همین خاطر هم هست که در امور عام و عمومی، کمتر از معمول، نگران خطا و

لغزش و اشتباه خود هستیم، چرا که می‌دانیم در صورت عدم‌موفقیت در امری از امور، مسئولیت شکست‌ها و ناموفقیت‌هایمان را به گردن نخواهیم گرفت. چرا که بر اساس این عادت فرهنگی "نجات داده شدن"، می‌توانیم تقصیر هر گونه بازی بد و شکست مان از گردن مان برداشته، به گردن دیگران سرنوشت ساز، بیندازیم. و اعمال غلط و اشتباهات و حتا خیانت های خود را در پشت سر اینگونه باورهای اتوپیائی پنهان سازیم که مثلاً "خدا نخواست"، "قسمت نشد"، "سرنوشت این بود"، آمریکائی‌ها چنین خواستند" و مانند اینها.

\*\*\*

چنین است که سنگ‌بنای اتفاقات بزرگ تاریخی ما ایرانیان، همه از یک ملاط فرهنگی مشترکی پوشیده می‌شوند. در همه آنها، خدایان و "ازمابه‌تران" زمینی و آسمانی، همراه با سرنوشت، نصیب و قسمت و مانند اینها، بازیگران اساسی‌اند. در هیچکدام از آنها نیز، انگار ما مردم ایران نه حضور داشتیم، نه دخالتی کردیم و نه دلیلی برای قبول و حتی تقسیم مسئولیت وجود دارد. این نیست جز آنکه ما نقش ناچیز مردم در جریان "ظهور امام زمان" را به امور دیگر و حتا اتفاقات تاریخ اخیرمان منتقل می‌کنیم، و در حوادث جاری نیز از "نقش تعیین کننده‌ای که ما مردم معمولی ایفا کرده‌ایم"، چشم می‌پوشیم. در نتیجه، نقش مردم را،

- چه در انقلاب مشروطیت یا دوره سرنوشت‌ساز بعد از جنگ جهانی دوم، تا کودتائی که حکومت دکتر مصدق را ساقط کرد، و از آن پس تا انقلاب ضد سلطنتی، و سپس پیروزی ضدانقلاب شریعت‌خواه بنیادگرا و همه و همه عملاً هیچ فرض می‌کنیم. چرا که در مفهوم فرهنگی-مذهبی-اجتماعی ما، ظهور "امام‌زمان ناجی" به رأی و تصمیم خداوند وابسته است، و حتی بعد از ظهور آن "آقا" هم هیچ وظیفه‌ای جز "شمشیر زدن در رکاب آن حضرت" به عهده ما امت شیعه منظور نشده است. این است که پس از آنهمه مجادله و مبارزه، و اینهمه جان و مال به تاراج رفتن، هنوز هم بسیاری بر این باوریم که انگار!

- انقلاب مشروطیت را هم فقط سیاست‌سازان انگلستان به سر انجام رسانیدند،  
- کودتای سلطنتی و سرنگونی حکومت قانونی دکتر مصدق را فقط آمریکا و انگلیس و شرکت های نفتی پیش بردند و،

- این "انقلاب" و "ضد انقلاب" آخری را هم فقط آمریکا و ابر قدرت‌های جهانی امروزی سازمان دادند و به اجرا نهادند! انگار در تمامی این اتفاقات تاریخی هم، ما مردم ایران به تماشای جهان آمده بودیم- نه جایی برای بازی داشتیم، نه نقشی ایفا

کردیم و و نه مسئولیتی به عهده گرفتیم یا به عهده داریم ۱۲. بدین ترتیب لابد نه آنانی که در میدان ژاله مردم را به گلوله بستند، نه آن میلیونها مردمی که به پیشواز خمینی رفتند و در برابر اقامتگاهش این همه سرکوبی و اعدام و جنگ و خونریزی را جشن گرفتند، نه آنانی که مردم را دستگیر کردند، کشتند و خوردند و بردند، و حتی به بچه های خردسال رحم نکرده از هم خوابگی شرعی قبل از اعدامشان دور نایستادند، و امروز هم آنانی که پول بادآورده نفت را میخورند، می برند، و در کاخ های شمال تهران خود بهشت آسمانی خدا را آفریده اند و و، نه از ایران بودند و هستند، و نه مسئولیتی به گردن شان است!

بدین وسیله، نقش الهی و جبری امام زمان، در گذر تاریخ کشور و جامعه ما تکثیر شده و توسعه می یابد. و هر واقعه - حتما برای غیر مذهبی هایمان -

به ظهور جبری و سرنوشت ساز امام زمانی می ماند که در نامها و اشکال مختلف (ولی با ویژگی های خداوندگاری و فوق بشری مشابه) ظاهر می شود، و بدون آنکه نظر مردم را ببرد و لازم داشته باشد، چیزی را آباد یا خراب می کند. آنچه در همه این اتفاقات مشترک است، نقش انسان ایرانی، نقش موجود طلسم شده ای فرض می شود که جبراً " به دنبال حوادثی - که گویا فقط دیگران به وجود آورده و می آورند -

می دود. و جز تبعیت از رأی و نظر آنان راهی ندارد یا نمی یابد. به همین خاطر هم هست که ما مردم ایران،

از سوئی در مسائل و اتفاقات بزرگ و مهم سیاسی و اجتماعی کشور خود نقش های اساسی ایفا میکنیم ولی،

از سوی دیگر، نه مسئولیتی به عهده میگیریم، نه دلیلی برای سرزنش اعمال خود می یابیم و لزوماً هم، نه از اشتباهات تاریخی خود برای بهبودی اعمال آتی مان درس میگیریم.

---

۱۲ توجه داریم که این بحث برای کوچک جلوه دادن دخالت و عمل نیروهای خارجی در کشورهای حاشیه ای، منجمله ایران نیست (ر. ک. به کتاب نویسنده تحت عنوان "جامعه شناسی نجات ایران") ، بلکه میخواهد توضیح دهد چرا به نقش و عمل انسان ایرانی در این پروسه ها کم بها داده می شود. و همچنین چرا بسیاری از ما ایرانیان با مراجعه دادن مطلق امور و اتفاقات به دخالت های خارجی، تأثیر عمل و مسئولیت خودمان را فراموش کرده، نقش های تعیین کننده خود را به عنوان ایرانی و ملت ایران در پشت سر این مطلق انگاری های قدرت های فرابشری زمینی و آسمانی، پنهان ساخته و هیچ فرض می کنیم.



\*\*\*

البته باور به یک "مدینه فاضله مقرر و جبری" فقط خاص ما مردم ایران نیست. دیدیم که از جوامع اولیه تا به امروزی، در هر جا و برای هر قشر و گروه اجتماعی، اتوپيائی مناسب فرهنگ و دانش آنان به وجود آمده است. بخشی از این اتوپياها بیشتر جنبه داستانی، افسانه‌ای و اساطیری به خود گرفته اند و عملاً کارکرد اجتماعی خود برای امروز و فردا را از دست داده‌اند. ولی بخشی دیگر، کماکان کارکرد اجتماعی قوی دارند و در حرکات اجتماعی مردم مستقیماً تأثیر گذاشته، به وقت لزوم نیز انرژی توده ای عظیمی را آزاد می‌سازند. اینگونه اتوپياها اکثراً "به صورت پیش شرط ایدئولوژی‌های اجتماعی آتی عمل می‌کنند. بدین معنی که

ابتدا مردم بر اساس باورهای اتوپيائی خود گرایش‌های ذهنی یافته و آنها را به صورت آرزوهائی دور و دراز خود بیان می‌کنند و، بعداً این آرزوها رفته رفته در رفتار و خواست های عمومی مردم تأثیر گذاشته، آنان را به هواداری سیاسی و ایدئولوژیکی از این یا آن فکر، خط یا اندیشه سیاسی رهنمون می‌شوند.

باز جالب است که اتوپياها با گذشت زمان و در جریان تحولات اجتماعی، تغییر ماهیت و محتوا داده، رنگ و بوی نو و مناسب وقت و زمانه خود را می‌گیرند. از این طریق، باورهای گذشته‌های تاریخی در زمان‌های آتی، به شکلی از اشکال تکرار شده و با رنگ و بوی جدید، انتظارات مردم از فردای خود را شکل می‌دهند. این چگونگی را در پروسه تحول تاریخی محتوای جامعه آخرالزمانی هم می‌توان دید.

با این وجود، نباید فراموش کرد که جامعه اتوپيائی اساساً بی مکان است. چرا که اتوپيا در اساس جامعه‌ای ذهنی است. جامعه‌ای است که گویا می‌تواند فارغ از حضور فعال مردم بر پا بایستد. بدیهی است تا زمانی که اتوپياها ذهنی و دور از مردم اند، تحقق عینی نمی‌یابند، چرا که همه دستاوردهای تجربی و تاریخی بشر برآیند که:

- زمین عرصه ظهور و سقوط اسطوره ها و قهرمانان اسطوره ای فوق بشری نیست.

- زمین ارثیه طبیعی انسانها و همه انسانهاست تا "دست‌هایشان را در آن بکارند" ۱۳ و دنیای دلخواهشان را در آن ساخته و به وجود آورند. زمین به همه انسان ها و همه

---

۱۳ فروغ فرخزاد، شعر تولدی دیگر.

موجوداتی که در آن میزیند، تعلق دارد تا آبادش کنند یا ویرانش سازند. این است که جامعه ایده‌آلی و آرمانی‌یی که فارغ از دسترسی، نقش و عمل انسان شکل می‌گیرد، در هر حالتش "ناکجا آبادی" بیش نیست. این چگونگی عام را می‌توان در همه باورهای فرهنگی مربوط به "ظهور ناجی و نجاتبخش‌های قومی و مذهبی" ملل مختلف به وضوح دید.

به بیان دیگر، در همه جوامع، هر ظهوری و ظهور هر نجاتبخشی فقط بیان سمبلیکی از ایده‌آل و آرمان هائی است که فرزند با نبوغ انسانی در زمان های دردمندی و گرفتاری خود خلق میکند تا دلیلی برای زنده ماندن خود بیابد و به امید زنده بماند. در همه آنها، انسان تحت ظلم و ستم، با خلق داستان هائی در رابطه با برقراری حتمی یک فردای بهتر و متفاوت تر، به آرزو های خود لباس اعتقادی و ایمانی می‌پوشاند و در واقع، از این طریق خود را از فشارهای موجود زندگی روز میرهاند.

از این نظر، جامعه ذهنی اتوپیا به طور ماهوی آرزوی رهائی انسان از شرایط دردآور موجود را بیان میکند و در واقع، یک تولید روانی-اجتماعی بشر برای جبران دردهای موجود با امیدواری ذهنی به آینده است.

اما اگر چه "اتوپیا و جامعه ایده‌آلی" در اصل، ناکجاآباد است و آدرسی ندارد، فاصله آن از انسان و واقعیت‌های اجتماعی روز، دائماً در حال تغییر و دگرگونی است. به طوری که زمانی چنان دور است که جز سوادى محو از آن را نمی‌توان در تصور گنجانید ولی،

- به وقتی دیگر، چنان نزدیک و ملموس حس می‌شود که انگار عطر گل‌های "مدینه فاضله‌اش" با نسیم شبانگاهی در هم می‌آمیزد و از دیوار خانه همسایه سرریز شده و به مشام می‌رسد. هم از این روست که "جامعه ایده‌آلی"، با وجود ذهنی بودن، همیشه و در همه حال، در کنار و دسترس انسان دردمند و تحت ستم حس میشود.

\*\*\*

در ضمن، اتوپیا نه فقط جامعه‌ای ذهنی است، بلکه ذهنی هم باقی میماند. بدین معنی که حتا اگر روزی امکان برپائی آنچه که دیرروز همچون "مدینه فاضله" به نظر می‌رسید، فراهم آید، "جامعه ایده‌آلی" دیگری ساخته می‌شود تا باز هم - آینده متفاوت تر و بهتر دیگری را نشانه بگیرد و،  
- به انسان درگیر امروزی، راه فردای رهائی را نشان بدهد.

از این نظر نیز، راه فردا، راهی بی پایان است و هر گز به پایان و بن بست نمی‌رسد. این راه، پس از آن که فرزند با نبوغ انسانی را به یک شهر آرزوها و

ایده‌آل‌هایش - شهر آرمانی و مدینه فاضله اش- رهنمون میشود، از نو به سوی مدینه فاضله دیگری ادامه می‌یابد. از آن پس، نوبت "آرمانشهر و اتوپیای" دیگر، و راهی نو تا به فردای دیگری است. بر این اساس نیز:

- هیچ جامعه اتوپیائی نهائی و هیچ "آخرالزمانی" وجود ندارد، یا نمی‌تواند وجود خارجی داشته باشد. و هر جامعه "آخرالزمانی"، اتوپیای دیگری در پشت سر دارد و در راه گذر به "آخرالزمان دیگری" است.

- "خانه دوست کجاست؟

در فلق بود که پرسید سوار.

آسمان مکئی کرد.

رهنگر، شاخه‌ی نوری که به لب داشت، به تاریکی شب‌ها بخشید.

و به انگشت نشان داد سپیداری و گفت:

نرسیده به درخت،

کوچه باغی است که از خواب خدا سبزتر است

و در آن، عشق، به اندازه‌ی پره‌های صداقت، آبی است.

می‌روی تا ته آن کوچه که از پشت بلوغ، سر به در می‌آرد،

پس به سمت گل تنهایی می‌پیچی،

دو قدم مانده به گل،

پای فواره جاوید اساطیر زمین می‌مانی

و ترا ترسی شفاف فرا می‌گیرد

در صمیمیت سیال فضا، خش خشی می‌شنوی:

کودکی می‌بینی

رفته از کاج بلندی بالا، جوجه بردارد از لایه نور

و از او می‌پرسی

خانه دوست کجاست؟" ۱۴ ...